



چرایی ظهور پیامبر در سرزمین حجاز و چگونگی اجرای رسالت/ پاسخ به 6 پرسش درباره بعثت پیامبر خاتم

مبعوث شدن حضرت محمد (که درود خدا بر او باد) پایانی بر آمدن پیام آوران الهی برای بشریت بود. بنابراین هر آنچه که باید برای بشر مخلوق گفته و تعلیم داده می شد با رسالت پیامبر خاتم به انسان ها عرضه شد.

مبعوث شدن حضرت محمد (که درود خدا بر او باد) پایانی بر آمدن پیام آوران الهی برای بشریت بود. بنابراین هر آنچه که باید برای بشر مخلوق گفته و تعلیم داده می شد با رسالت پیامبر خاتم به انسان ها عرضه شد.

پرس و جو و دانستن بیشتر درباره آخرین پیام آور و اتفاقاتی که بعد از آن در جامعه انسانی به خصوص در میان مسلمانان افتاده است، همواره دغدغه محققان و نویسندگان حوزه دین و اندیشه بوده است. به مناسبت فرارسیدن سالروز بعثت پیامبر خاتم پاسخ به 6 پرسش متداول در این زمینه را از زبان محققان و نویسندگان حوزه و تاریخ اسلام به انتخاب خبرآنلاین می خوانید.

چرا خداوند پیامبر را در سرزمینی بی بهره از نعمت های الهی، فرهنگ و تمدن برانگیخت؟

پاسخ از مرحوم دکتر ابولقاسم گرجی، مجتهد و استاد حقوق

خداوند می دانست که در اثر فاصله زمانی میان پیامبران سابق و پیامبر اسلام، مردم این گونه بی فرهنگ شده اند. این فاصله زمانی را در اصطلاح «فترت» می گویند، خداوند در این اوضاع پیامبر (ص) را مبعوث گردانید، به ویژه در چنین زمانی و سرزمینی مانند عربستان که نمونه نادانی و بی خبری و بی فرهنگی بوده است. عربستان نمونه کامل یک فرهنگ منحط به شمار می رفته است و این خود معجزه بزرگی است که جماعتی این گونه را مؤمن و مطیع امر خدای یگانه ساختن. البته پیامبر بزرگ اسلام در این راه زحمات و مشقات زیادی کشیدند و سرانجام به این کار موفق شدند؛ در درجه اول مردم عربستان و در درجه دوم مردم دیگر کشورها را به راه راست رهنمون ساخت.

پیامبر واقعاً کوشش بی نظیری کرد تا توانست مردمان را به راه انسانیت بکشاند. ببینید، اگر پیامبر (ص) در میان مثلاً ایرانیان یا رومیان مبعوث می شد، و اینها را ترقی می داد، هنر مهمی نبود، البته هنر بود ولی مانند آنکه آن مردم (عربستان) را از آن درجه بی فرهنگی به سطح بالایی از درک و شعور و ایمان و اعتقاد و بندگی به خداوند رسانده بود، هیچ گاه نمی بود و این خود معجزه ای بزرگ است. اراده خداوند بر این امر تعلق گرفت تا پیامبر را در میان مردمان دور از فرهنگ و تمدن عربستان برانگیزاند تا نخست آنها را به شناخت پروردگار و بندگی او برساند و آن گاه از قبل آنها همه دنیا متمتع و بهره مند گردند.

مردم عربستان بت می پرستیدند، آنان تندیس هایی از سنگ و چوب می تراشیدند و آنها را خدای خود می دانستند. شما ببینید پیامبر با تحمل چه سختی و رنجی این جماعت را متوجه خداوند کرد. همان گونه که حضرتش می فرمایند: ما اذی نبی، مثل ما اذیت: «هیچ پیامبری مانند من آزار نکشید.» اگر تاریخ پیامبران را بررسی کنیم، درمی یابیم که دیگر پیامبران هم زجر و آزار دیده اند ولی رنج و آزار پیامبر (ص) بیش از دیگران بود چرا که اعراب پیرو عقل و شعور نبودند و در عوض از شهوات و غضب پیروی می کردند. اگر کسی آدمی می کشت، افراد قبیله مقتول، همه خاندان و قبیله قاتل را مورد تاخت و کشتار قرار می دادند. خداوند در میان چنین جماعتی این آیه را فرو فرستاد: فمن يعمل مثقال ذره خیراً یره و من يعمل مثقال شرّاً یره: «هر کس به قدر ذره ای کار نیک کند، پاداش آن را می بیند و هر کس به اندازه ذره ای بدکاری کند، سزای آن را درمی یابد.» در آن زمان کیفر گناه و بدکاری، همگانی و نوعی بوده است نه به مانند ملل متمدن امروزه که کیفر کار بد و قانون شکنی کیفر شخصی باشد. در آن سامان اگر کسی کار بدی می کرد، همه خانواده و قبیله اش را از میان می بردند.

آیا پیامبر با استفاده از زور و شمشیر رسالتش را به مردم معرفی کرد؟

پاسخ از آیت الله دکتر مصطفی محقق داماد، استاد دانشگاه شهید بهشتی و مجتهد علوم حوزوی

این نظریه که اسلام با زور شمشیر گسترش پیدا کرده در میان گروهی از خاورشناسان و با کمال تاسف بسیاری از مسلمانان دارای طرفداران پروپا قرصی است. منتسکیو در کتاب «روح القوانین» به صراحت می گوید وقتی به نتایج اخلاقی مذهب مسیح و اسلام بر می خوریم، بدون تردید به این اندیشه می رسیم که مسیحیت را باید پذیرفت، زیرا دین مسیح اخلاق را تعدیل می کند و برعکس دین اسلام موجب خشونت اخلاق می گردد. دین اسلام با زور شمشیر بر مردم تحمیل شده و بنابراین اساس آن بر جبر و زور و خشونت قرار دارد و در نتیجه موجب خشونت اخلاق می گردد.

اگر بر منش و شخصیت علمی خود پایبند باشیم، نباید بی درنگ به منتسکیو انگ دشمنی با اسلام بزنیم؛ زیرا وی به عنوان یک نظریه پرداز و پژوهشگر با مسئله ای روبرو شده و بر پایه مستندات که یافته به نتیجه گیری پرداخته است. در واقع منتسکیو همان چیزی را گفته که بسیار از مسلمانان نیز به آن معتقدند. عده کثیری از فقها از قدیم تا به امروز بر این عقیده اند که مسلمانان وظیفه دارند آنگاه که توانایی دارند، لااقل سالی یک بار با کفار و مشرکان به جهاد بپردازند و آنان را با زور و اجبار و جنگ وادار به پذیرش اسلام کنند. لازم نیست به فقهای متقدم استناد شود، این نظر در رساله بسیاری از فقهای معاصر به عنوان مثال آیت الله خویی مرجع بزرگ شیعه در همین قرن، نیز آمده است.

اما علی رغم این نظریه که تقریباً می شود گفت نوعی شهرت درباره آن وجود دارد، نظریه دیگری مقابل آن است که برعکس، دین

اسلام دین صلح و آشتی است و ایده مقابل خود را با روح اسلام ناسازگار می‌داند. از جمله دلایلی که برای تایید این نظریه وجود دارد، آیات متعددی از قرآن مجید است که به صراحت همین معنی را به اثبات می‌رساند، برای نمونه آیاتی که پیامبر را صرفاً مبلغ معرفی می‌کند: ما علی‌الرسول الاالبلاغ؛ بر پیامبر (ص) به جز تبلیغ، تکلیف دیگری نیست. جالب توجه است که این عبارت و همین معنا با اندکی تفاوت در سوره‌های دیگر از جمله آیه 20 از سوره آل عمران (3)، سوره مائده (5) 92 و... نیز تکرار شده است. این تکرارها خود دلیل و نشانه تاکید و اهمیت موضوع است.

اینک توجه شما را به چند آیه از قرآن جلب می‌کنم که روش تبلیغی پیامبر(ص) را مشخص می‌سازد:

1 - آیه: اِدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ. با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است.

ملاحظه می‌کنیم که به پیامبر (ص) از جانب خداوند برای دعوت مردم سه راه توصیه می‌شود. نخست حکمت یعنی برهان و استدلال عقلی که تأکید ضمنی بر مقدم بودن عقل و استدلال هم هست. با دلایل عقلی و برهان مردم را به دین دعوت کن، پس از آن با پند و نصیحت و موعظه، و سوم جدال یعنی مذاکره؛ و البته، روش مذاکره و گفت‌وگو را نیز خود قرآن معین می‌کند. بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ به بهترین شیوه و بهترین روش، با ملایمت و نرمخویی با آنان سخن بگو.

دلیل قرآن کریم به پیامبر(ص) راه‌های متفاوتی را برای دعوت و تبلیغ پیشنهاد می‌کند؛ اما در هیچ‌کدام از آنها سیطره و استفاده از زور و قدرت پنهان نمی‌شود.

2 - آیه دیگری وجود دارد که در واقع صراحتاً به این موضوع قطعیت و استحکام تمام می‌بخشد: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ این آیه در واقع حاوی یک «اصل» است. یک اصل عقلی بدیهی است که قرآن بر آن تأکید می‌کند. اینکه عقیده و ایمان را نمی‌شود بر کسی تحمیل کرد. اگر شما عقیده خود را به زور و اجبار و با قوه قهریه بر کسی تحمیل کنید، ممکن است از بیم جان و به دلیل ناتوانی در برابر شما آن را ظاهراً بپذیرد، اما هرگز عقیده او نمی‌شود. هیچ‌کس، هیچ قدرتمندی بر روی زمین، تا به حال نتوانسته با زور کسی را متقاعد کند.

ممکن است با حيله و يا نیرنگ بتواند دل‌ها و ذهن‌ها را نرم و آماده پذیرش کند، اما با زور نمی‌توان عقیده‌ای را در جایی رواج داد، چنان که مقبول و مطبوع افراد قرار گیرد. قبولاندن دین با اجبار و شمشیر ممکن نیست و نباید به چنین کاری دست زد. جالب این است که علت نکوهیده بودن تحمیل فکر و عقیده و ناپسند بودن آن در ذیل آیه شریفه بیان گردیده است: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»؛ یعنی راه حق و باطل هرکدام به خوبی مشخص شده و راه راست از راه باطل ممتاز گشته است.

3 - «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعْتِي» بگو این است راه من که من و هر کس پیروی‌ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم. به موجب آیه فوق کار اصلی پیامبر دعوت است، و بدیهی است که دعوت و فراخواندن، منطق و دلیل و برهان می‌خواهد و باید طوری باشد که عقل و فکر مردم در برابر دلایل دعوت کننده قانع شود. پیامبر و اصولاً هر صاحب رسالی باید به ارائه دلایل اقناعی زنگارهای اندیشه و تعقل مردم را بزدايد و فطرت پاک را که همان عقل سلیم و تابناک بشری است، جلوه‌گر سازد.

4 - وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ؛ و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست پناهش ده تا کلام خدا را بشنود سپس او را به مکان امنش برسان!

به موجب این آیه چنانچه در بحبوحه نبرد با کفار و مشرکین یکی از مشرکین تصمیم بگیرد نزد مسلمانان آید و با آنان صحبت کند و نظر مسلمانان را درباره مسائل مختلف بشنود، وظیفه آن است که به او پناه بدهند تا به ندای الهی گوش دهد؛ یعنی منطق مسلمین را درست بشنود و درک کند. اگر قانع شد که هیچ، و اگر قانع نشد، هیچکس مجاز به تعرض به او نیست، بایستی در حمایت کامل مسلمانان به منزل و جایگاهش برگردانده شود. حتی به موجب این آیه (ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ)، هزینه مراجعه و حفاظت در طول سفر نیز به عهده مسلمانان است؛ یعنی اشخاص برای گفت و گوی با مسلمانان، باید آسودگی و آرامش خاطر کامل احساس کنند.

اگر نظر اسلام این بود که دین را با زور اسلحه، مشت آهنین و برق شمشیر پیش ببرد، پس چرا در مورد مشرکی که در حال جنگ با اسلام است و می‌خواهد حرف مسلمانان را بفهمد، دستور می‌دهد او را پناه دهند؟ اگر شمشیر راهگشا بود و اسلام با شمشیر مطلوب خدا بود، می‌بایست چنین فردی را که با پای خود نزد مسلمانان آمده حال که اسلام را نمی‌پذیرد، بی درنگ از پای درآورند. پس روشن می‌گردد که دیدگاه اسلام بسیار بالاتر از این‌هاست، دین بدون تعقل برای قرآن ارزشی ندارد و ترس و هراس، نه تنها تعقل نمی‌آورد، که چشم و گوش دل را می‌بندد.

اکنون دو پرسش به ذهن متبادر می‌شود و آن اینکه به هر حال پیامبر (ص) هم جنگ کرده و جنگ‌های پیامبر(ص) که برخی از آنها بسیار با اهمیت و بزرگ بوده، امر قابل انکاری نیست و می‌دانیم که یکی از نویسندگان معاصر، مصطفی طلاس وزیر دفاع سوریه، همین یکی دو دهه پیش کتابی نوشت با عنوان جنگ‌های پیامبر(ص) که در آن روش‌های نظامی پیامبر(ص) را با توجه به اصول نظامی‌گری تحلیل کرده است. بنابر این جنگ‌های پیامبر(ص) را با توجه به اصول نظامی‌گری تحلیل کرده است. بنابر این جنگ‌های پیامبر (ص) را به هیچ وجه نمی‌توان انکار کرد.

اما باید به این نکته توجه داشت که جنگ‌ها و عمل‌شخص پیامبر(ص) را باید از عمل و نیز جنگ‌های خلفا، پس از پیامبر (ص) تفکیک کرد. دستاویز همه خاور شناسانی که مدعی اندیشه خشونت و جنگ طلبی در درون اسلام هستند، جنگ‌ها و کشته‌گشاده‌ها، است که بسا، از بسامد (ص)، ده، دهه حکمت خلفا انحام شده است.

خداوند چه اهدافی از مبعوث کردن حضرت محمد (ص) برای بشر داشته است؟

پاسخ از حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدجواد حجتی کرمانی، نویسنده و محقق

« هوالذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه ». در این آیه هدف مبعث حضرت رسول اکرم(ص) به روشنی بیان شده و آن، تلاوت آیات، تزکیه نفوس و تعلیم کتاب و حکمت است. در آیات دیگر قرآن نیز با وضوح بیشتری هدف رسالت پیامبر و سایر انبیا ذکر شده است، ما همه انبیا را از یک خانواده می‌دانیم - لا تفرق بین احد من رسله - هدف همه این پیامبران یکی بوده، اما این هدف در حضرت رسول (ص) به صورت کامل تجلی پیدا کرده است.

از قرآن و همچنین نهج البلاغه حضرت علی (ع) مستفاد می‌شود که این هدف‌ها اول، بیدارسازی فطرت و وجدان آدمی و دوم، برای برانگیختن خرد و اندیشه است. انسان هم دارای خرد و اندیشه است و می‌تواند کلیات را درک و با فکر و نظر راه و چاره را از هم تشخیص بدهد و هم دارای وجدان و قلب است که بتواند به وسیله آن با احساس و قلب و از روی باطن خویش، خوبی را از پلیدی و بدی تمیز دهد. پس هدف اصلی انبیا و به خصوص حضرت رسول اکرم (ص)، بیدار کردن این دو کانون مهم، تأثیرگذار و روشنی‌بخش زندگی انسان است. امام علی (ع) می‌فرمایند، که پیغمبران برای برانگیختن عقول و بیدار کردن فطرت‌ها مبعوث شدند.

ما نبی اکرم را عقل کل می‌دانیم، به این معنا که عقل و خرد در وجود آن بزرگوار به کمال خود رسیده و این عقل کل برای هدایت عقل‌های جزئی ما با عالم غیب تماس گرفته است. به گمان من، نکته مهمی که کمتر به آن توجه می‌شود این است که بعضی‌ها فراموش می‌کنند که انبیا چیزی را بر بشر تحمیل نکرده و نمی‌کنند. همچنان که یک معلم ریاضی با تمرین‌ها و آموزش‌های اصولی ذهن و اندیشه دانش‌آموز را برای حل مسئله پرورش می‌دهد و به کار می‌گیرد تا خود فرد چهار عمل اصلی را انجام دهد و به حل مسائل بپردازد. انبیا نیز چنین عمل می‌کردند. دین یعنی باورمندی ایمان و ایمان با زور و تحمیل حاصل نمی‌شود. چنان که خود قرآن فرموده لا اکره فی الدین و هرگاه انسان‌ها به وجدان و خرد خود بازگردند، در واقع هدف انبیا محقق شده است.

بزرگ‌ترین بلیه و آسیب برای مؤمنان، قشری‌گری و توجه به تظاهر و فراموش کردن محتوی و باطن و مغز دین است. همچنان که مولانا در گوشه گوشه مثنوی، پوسته و قشر دین را از متن و لب آن جدا کرده و گفته است که مراد اصلی دین شناساندن باطن است. پیامبران نیز چنین منظوری داشته‌اند، گرچه ظاهر و باطن لازم و ملزوم همدیگر و به کنار نهادن و غفلت از هر کدام از آنها، مضار فراوانی دارد. قشری‌گرایی و توجه به ظاهر، باعث می‌شود مؤمنان از دریافت روح و جان رسالت انبیاء غافل بمانند.

چرا ویژگی‌های رفتاری و سیره پیامبر در میان مسلمانان کمرنگ شده است؟

پاسخ از دکتر صادق آیینی‌وند، استاد تاریخ اسلام

امروز ساخت یک جامعه، حاصل عمل خود آن جامعه است. ما با عمل، کردار و رفتار خود می‌توانیم مردم را به سوی دین تشویق و علاقه مند کنیم و هرچه این کردار و رفتار در جامعه از اصول اسلامی و رفتار و سیره رسول خدا و دستورهای قرآنی دورتر باشد طبیعی است که با آرمانشهر پیامبر(ص) فاصله داریم و به آن جامعه نمونه قرآنی و نمونه اسلامی نرسیدیم. این خودش نوعی ضد دعوت می‌شود. وقتی مسلمانی اخلاق را رعایت نمی‌کند و متکی به اخلاق نیست، غیبت و هتاک می‌کند، در پیشگاه خود حرمتی ندارد. حرمت مومن از حرمت کعبه بالاتر است، چون خداوند مومن را آفریده و این مومن تجلی الهی است. یعنی خدا و تراز مکتب از طریق رفتار و کردار مومن تجلی پیدا می‌کند. اگر کسی این مومن را بیازارد و اذیت کند به معنای این است که با مجرای الهی مقابله کرده است و این طبیعی است که خداوند چنین جامعه‌ای را از رحمت دور می‌کند و وقتی جامعه از رحمت خدا دور شد، دیگر نمی‌توان این جامعه را در هر کجا که باشد اسلامی تلقی کرد.

امروز در جهان اسلام به راحتی انسان می‌کشند. به وجود آمدن گروه‌های افراطی نتیجه این است که دانشمندان مسلمان، اسلام‌شناسان، فقیهان، متکلمان، فیلسوفان نشستند یک مبنایی درست کنند و بر اساس آن مینا، مردم را به دین مبین اسلام فراخوانند و با این افراطی‌گری‌ها مقابله و آن‌ها را دور کنند. بنابراین علمای جهان اسلام مسوول هستند برای اینکه بدعت‌ها را می‌بینند و سکوت می‌کنند و خداوند عذابی را به خاطر سکوت در مقابل بدعت‌ها در نظر می‌گیرد.

بنابراین ما باید یک الگو برای جهان اسلام داشته باشیم که از سیره رسول خدا و قرآن باشد و براساس قرائت متواتر مقبول عرف جامعه شود. رسول خدا فرمود: در هر جامعه‌ای که وارد شدید، براساس عرف مقبول آن جامعه عمل کنید. عرف مقبول یعنی اینکه انسان یک معیاری داشته باشد و با آن معیار حرکت کند که امت جامعه بپذیرند و توجیه اخلاقی داشته باشد تا آزاری به کسی نرسد و زندگی را راحت کند و مردم بتوانند رشد کنند. امر به معروف و نهی از منکر براساس عرف مقبولى است که در سیره و قرآن آورده شده است، در این مورد هم اگر براساس عرف مقبول حرکت کنیم دیگر نگرانی‌هایی نخواهد بود.

جهان اسلام امروز تکه پاره شده و برداشت و قرائت و فهم از اسلام تکرر یافته است. مردم نمی‌دانند که باید به کدام اسلام توجه کنند. این گناه به گردن علماست که سکوت می‌کنند. مراجع و بزرگان باید دقت کنند که یک رسالت تاریخی دارند و رسالت آنان همین است که اگر فتنه، حادثه و بدعتی خلاف عرف مقبول اتفاق بیفتد و عالم علمش را ظاهر نکند خداوند می‌فرماید او هم با گناهکار محشور می‌شود. اخلاق در جهان اسلام رعایت نمی‌شود و حرمت مردم از ریختن آب راحت‌تر شده است. پسماندهای عقب مانده که از غرب طرد شدند، جذب پسماندهای جهان اسلام شدند و با حرکت‌های تند افراطی و مسلحانه به نام اسلام اعمال دور از اسلام انجام می‌دهند. این یک بلا برای جهان اسلام است.

چگونه می‌توان به سبک پیامبر زندگی کرد و دچار سلفی‌گری و ظاهر گرایی نشد؟

پاسخ از دکتر مصطفی دلشاد تهرانی، نویسنده و استاد دانشگاه

وقتی قرآن کریم می‌فرماید «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» به معنای این است که باید زندگی پیامبر اکرم (ص) را فرا روی خویش قرار داده و سبک زندگی ایشان را دنبال کنیم. اکثر رویکردهایی که تا به امروز اتفاق افتاده است، پاسخ مناسبی برای همه ابعاد سبک زندگی پیامبر نبوده است. بیشترین رویکردی که به پیامبر شده، رویکرد تاریخی است. ما پیامبر را شخصیتی تاریخی دیدیم که در زمانی به دنیا آمده، بزرگ شده، مبعوث شده، دوران مکی و مدنی سر شده و سپس رحلت کرده است. این نوع نگاه، نگاهی تاریخی و البته درست است، اما باید رویکرد دیگری در نظر بگیریم.

رویکردمان به پیامبر بایستی رویکردی اسوه‌ای، نمونه‌ای و الگویی باشد. یعنی پیامبر مدل زندگی ایمانی است. پیامبر اسوه حسنه زیست مسلمانی است. اگر به دنبال زیست مسلمانی، ایمانی و انسانی هستیم، بهترین نمونه پیامبر (ص) است. غفلت از سبک زندگی نبوی ما را به تبعیت از مؤلفه‌های زندگی غربی سوق می‌دهد. ما باید بازگشتی دوباره به سبک زندگی پیامبر اکرم (ص) داشته، اصول آن را استخراج کرده و آن را به شکل امروزی در آوریم و در حوزه فردی، اجتماعی، خانوادگی، اقتصادی، یک مدل و الگوی زیست مسلمانی ساخته و سعی کنیم تا جایی که می‌توانیم بر اساس آن زندگی کنیم.

چیزی که مدل زندگی پیامبر را به ما معرفی می‌کند سیره است. سیره یعنی مجموعه اصول کلی ثابت در زندگی. گاهی برخی بزرگان مسلمانان ما را به سیره توجه داده‌اند. مثلاً سعدی علیه‌الرحمة می‌گوید: میندار سعدی که راه صفا / توان رفت جز در پی مصطفی. اگر کسی زیست انسانی می‌خواهد باید دنباله‌روی راه و رسم پیامبر باشد. همچنین علامه اقبال لاهوری نیز می‌گوید: «تا کجا بی‌غیرت دین زیستن؟ / ای مسلمان مردن است این زیستن! مرد حق باز آفریند خویش را / جز به نور حق نبیند خویش را بر عیار مصطفی خود را زند / تا جهان دیگری پیدا کند.

باید توجه داشت رویکرد الگویی به معنای سلفی‌گری نیست. ظاهرگرایی و به پوست چسبیدن نیست. رویکرد الگویی، مدل زندگی نبوی را برای دنیای امروز استخراج می‌کند. در سیره اجتماعی پیامبر، نخستین اصلی که مطرح شده است، اصل رفق و مداراست. دلیل تقدم آن هم این است که رفق و مدارا مهم‌ترین قاعده در تمام روابط و تعامل‌های انسانی است و هیچ چیز مانند رفق و مدارا در ساماندهی و تنظیم روابط درست اجتماعی نقش ندارد و پیامبر اکرم (ص) و اوصیای آن حضرت، بیش از هر چیز از آن بهره گرفته‌اند و هنر بزرگ آن پیام‌آور الهی در هدایت آدمی هم بر این اصل اساسی استوار بوده است، به طوری که آن حضرت با رفق و مدارا توانست جامعه جاهل و متعصب آن زمان را متحول سازد.

در حقیقت، خوی نرم پیامبر بود که دل‌ها را جذب می‌کرد و الفت می‌بخشید و جان‌های گریزان را گرد می‌آورد و اگر این روحیه نبود، و این اصل مهم اجتماعی و مدیریتی اعمال نمی‌گشت، قطعاً پیوند میان دل‌ها و وحدت در جامعه و آن حرکت بزرگ اصلاحی میسر نمی‌شد، چنان که خدای سبحان در سوره آل عمران، آیه 159 به صراحت تمام این حقیقت را بیان فرموده است که: به لطف رحمت الهی، با آنان نرمخوی و پر مهر شدی، و اگر درشت خوی و سخت دل بودی بی‌شک از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس، از آنان درگذر و برایشان آموزش بخواه.

بنابراین رسول خدا (ص) رسالت خود را با رفق و مدارا پیش برد و این اصل در تحول انسان و جامعه به سوی کمال و اصلاحات اجتماعی نقشی کلیدی دارد. پیامبر اکرم (ص) نیز در مواردی رسالت خود را بر این اساس معرفی فرموده، چنان که حدیثی آمده است: پروردگار مرا به مدارا فرمان داد، همان گونه که مرا به تبلیغ رسالت فرمان داد.

پیامبر تا چه حدی موفق شد وظایف رسالتش را انجام دهد؟ جامعه اسلامی چقدر در پیروی از دستورات پیامبر موفق عمل کرده است؟

پاسخ از حجت الاسلام دکتر نجف لک زایی، رئیس پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی

با توجه به این نکته که فضیلت یک امر اختیاری است یعنی هر انسانی که می‌خواهد به فضائل برسد باید خود تصمیم گیرنده باشد و کس دیگری نمی‌تواند او را به این هدف برساند. پیامبر نیز کاری را که باید انجام می‌داد صد درصد انجام داد، یعنی وظیفه ای را که خدا بر عهده او گذاشته بود را به پایان رساند و آن وظیفه این بود که نقشه ایمان و نقشه راه را در اختیار مردم و عالمیان قرار دهد.

این نقشه ایمان در قالب قرآن کریم و همینطور عترت و اهل بیت پیامبر بود که در نهایت وحی بدون کم و کاست و به طور کامل در اختیار مردم قرار گرفت و بقیه اهل بیت پیامبر هم همینطور عمل کردند و تمام معارف الهی را در اختیار مردم قرار دادند. اما این که چه تعداد از مردم به آنچه پیامبر از جانب خدا فرمان می‌داد پایبند شدند و چه مقدار از اراده و اختیار خود را معطوف به فضایل کردند باید گفت پیامبر سعی کرد هم در حوزه عمل خود سرمشق خوبی برای مردم زمان خویش و مردم ادوار بعدی باشد و هم سعی کرد از طرق مختلف از قبیل تاسیس حکومت اسلامی، مبارزه با رذایل اخلاقی و تبیین معارف اسلامی مخصوصاً از طریق نمونه‌های علمی و عملی به مردم بیاموزد یک مسلمان طراز اول باید چگونه باشد.

خدا در قرآن می‌فرماید «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» رسول الله اسوه شما است، نگاه کنید ببینید سبک زندگی او چگونه بوده، شما هم زندگی خود را بر آن اساس تنظیم کنید. لذا در مورد بخش اول یعنی اینکه پیامبر چه مقدار موفق شد وظایف رسالت خود را انجام دهد می‌گوییم صد درصد اما بخش دوم که جامعه چقدر توانست به نقشه راهی که به سوی خدا توسط پیامبر برای هدایت و سعادت مردم ارائه شده بود عمل کند باید بگوییم که حالت نسبی داشته یعنی نمی‌توان گفت جامعه، حتی جامعه صدر اسلام توانسته است به صد درصد این آموزه‌ها عمل کند دلیلش هم خود محتوایی است که در این نقشه ایمان آمده است که در همان جامعه صدر اسلام هم علاوه بر مومنین گروه‌های دیگری اعم از منافقین، فاسقین، کفار و

مشرکین حضور داشتند که نشان می دهد این افراد از بسیاری از نعمت ها و رحمتی که خدا برای آنها فراهم کرده بود استفاده نکردند و بهره مند نشدند.

عوامل مختلفی در انحطاط اخلاقی و سیاسی مسلمانان کنونی و جهان اسلامی نقش دارد که بخشی از این عوامل درونی است و بخش دیگری از این مسائل هم ریشه بیرونی دارد. البته فهم عوامل درونی نسبت به عوامل خارجی مهمتر و بیشتر است. به عنوان نمونه یکی از این عوامل به وضعیت مسائل اخلاقی در سطح جهان اسلام به لحاظ علمی و معرفتی باز می گردد. یعنی اگر مراکز علمی جهان اسلام، چه حوزه های علمیه و چه دانشگاه ها را آسیب شناسی کنیم می بینیم که پرداختن به مباحث معرفتی مربوط به حوزه اخلاق بسیار ضعیف است. یعنی وضعیت مراکز جهان اسلام نسبت به مطالعاتی که در خارج از جهان اسلام درباره مسایل اخلاقی شده است قابل مقایسه نیست.

بخش دوم، مساله پژوهش است. یعنی بخش پژوهش و ارائه آثاری که مربوط به حوزه اخلاق و سبک زندگی مردم می شود. در این بخش وضع به لحاظ فقهی نسبتا بهتر است مخصوصا در حوزه مسائل فردی، ولی به لحاظ اخلاقی باز هم آثار کمی منتشر می شود. بخش سوم مربوط می شود به حوزه های رفتاری و اینکه وقتی اخلاق ضعیف شود رفتارهای غریزی افراد تقویت می شود یعنی رفتارهای غریزی جایگزین رفتارهای تدبیری می شود. یعنی در جامعه افراط گرایی با چاشنی قوه غضب و یا دیگر غرایزی که در وجود انسان است افزایش پیدا می کند، افراد به راحتی دست به تکفیر می زنند و دست به اسلحه می برند و نمی توانند خشم خود را کنترل کنند چرا که این غرایز هستند که جولان می دهند و تدبیر از صحنه غایب است چیزی که امروز در سطح جهان اسلام شاهد هستیم.

عوامل دیگری هم در این زمینه نقش دارند که از جمله آنها می توان به عوامل خارجی اشاره کرد که از این ضعف داخلی استفاده می کنند و سازمان های جاسوسی کشورهای که دنبال منافع خاصی در جهان اسلام هستند و یا کشورهایی که به دنبال سلطه هستند بر همین موج ضعف اخلاقی و موج فعالیت های مبتنی بر غریزه سوار می شوند و جریان های تکفیری را در گوشه و کنار جهان اسلام تقویت می کنند تا با به جان هم انداختن مسلمانان به منافع خود برسند.

وضعیت آگاهی، معرفت و دانش نسبت به مسایل اخلاقی در سطح جهان اسلام خیلی پایین است لذا باید در نگرش و بینش مردم و انتظاری که از دین دارند بیشتر متمرکز شد که اگر نگرش نسبت به دین عوض شود و به دین به عنوان یک شیوه زندگی و نقشه راه نگاه کنند آن وقت به آموزه هایی که در قرآن و سنت وجود دارد به شکل دیگری نگاه می شود.